

زن-بودن-روی-مهر؛ «نشانه‌شناسی وضعی» تجسم زنانه در شوشان باستان (۳۵۰۰-۱۰۰۰ پیش از میلاد)

وحید عسکرپور*

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر اسلامی تبریز
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

این مقاله به بررسی خاستگاه‌ها و تطوّر پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای دشت شوشان طی هزاره چهارم تا پایان هزاره دوم پیش از میلاد می‌پردازد. پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای، مطابق با بافت‌ها و وضعیت‌های باستان‌شناختی خود به مثابه متغیر مستقل مورد توجه قرار گرفته و کیفیات آن‌ها به‌عنوان متغیر وابسته در نسبت با آن‌ها به آزمون گذاشته شده است. با فرض بر نسبت متقابل وجودی میان وضعیت‌های باستان‌شناختی و حالات پیکرهای زنانه، پیشنهاد شده که با دگردیسی اولی، دومی نیز به شکلی فعالانه دست‌خوش دگرگونی می‌شود. برای کشف معانی گرفتار در پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای شوشان باستان، نشانه‌شناسی وضعی بکار رفته است. بر همین اساس، پیکرهای زنانه روی مهرها و اثر مهرهای استوانه‌ای در زمینه بافت‌های زمانی-مکانی خود طبقه‌بندی و توصیف شده‌اند. گروه‌های عمده عبارت‌اند از: زنانه الف، زنانه ب، صحنه‌های صناعی، صحنه‌های جمعی و صحنه‌های آیینی. این مقاله بر طبقه‌بندی توصیفی-تحلیلی داده‌ها مطابق با شاخصه‌های شمایل‌نگاشتی آن‌ها می‌پردازد که بر بررسی نظری شواهد باستان‌شناختی مرتبط استوار است. نتایج نشان می‌دهد که زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای پدیده‌ای پویا بوده و بر وضعیت‌یافتگی تاریخی-باستان‌شناختی خود اتکاء داشته است.

واژه‌های کلیدی: شوشان باستان؛ نشانه‌شناسی وضعی؛ پیکرهای زنانه؛ مهر استوانه‌ای.

۱. مقدمه

مهرهای استوانه‌ای به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های هویت و تعاملات میان-انسانی و میان-فرهنگی، سهمی مهم در نهادینه‌شدن و تسهیل داد و ستدهای تجاری میان جوامع باستانی خاور نزدیک برعهده داشته‌اند. همچنین ویژگی‌هایی نظیر ماده اولیه آن‌ها که عمدتاً سنگ‌های سخت، رنگارنگ و قیمتی محسوب می‌شد و فرم آن‌ها که توان کنشی به گردن آویختن را فراهم می‌ساخت، به‌شکلی بالقوه آن‌ها را مستعد تبدیل شدن به ابزاری برای بخشیدن جایگاهی ویژه به حاملانش تبدیل می‌ساخت. ویژگی دیگر و به همین میزان یا شاید بیشتر مهم در مورد مهرهای استوانه‌ای نقر و حک شدن صحنه‌ها و کتیبه‌های گوناگون روی آن‌ها بود. با توجه به اینکه بیشتر اوقات اثر این مهرها روی گل تا فرسنگ‌ها دورتر از خاستگاه نخستین آن جابجا شده و انتقال می‌یافت، صحنه‌ها و کتیبه‌های روی آن‌ها می‌توانست در زمینه تعاملات فرهنگی و نزدیک سازی نواحی فرهنگی مختلف به یکدیگر عاملیتی جدی برعهده گیرد. کما اینکه در خود منطقه مورد مطالعه (همانا دشت شوشان)، در برهه‌هایی از زمان که در طول مقاله به آن‌ها اشاره خواهد شد، شاهد نفوذ عناصر فرهنگی میان‌رودانی و بسط آن‌ها هستیم که صحنه‌های روی مهرهای استوانه‌ای نیز بخشی از این نفوذ محسوب می‌شوند. همچنین این صحنه‌ها نه تنها حاوی نظام‌های فکری و صورت‌های ذهنی صاحبان خود بوده‌اند، بلکه مهرهای استوانه‌ای فی‌نفسه به سهم خویش امکانی نوین را برای اندیشیدن از طریق نقش‌اندازی روی سطح خود فراهم می‌ساخت؛ شکل‌گیری ذهنیت معطوف به «زنانگی» و «زن‌بودن» مورد بحث در این مقاله نیز از جمله دستاوردهای همین امکان نوین محسوب می‌شود.

باتوجه به گستره فرهنگی نسبتاً یک‌دستی که میان جنوب‌غرب ایران و میان‌رودان جنوبی در هزاره‌های سوم تا یکم پیش از میلاد وجود داشته و نظر به پیدایش همزمان مهرهای استوانه‌ای در این دو منطقه، مطالعه این آثار به‌دور از مرزبندی‌های سیاسی کنونی صورت گرفته است. در سال ۱۹۱۹، ویلیام اچ. وارد کتابی نگاشت به نام «مهرهای استوانه‌ای خاور نزدیک» (Ward, 1919) و در آن پس از فهرست نخستین مطالعات سده نوزدهم میلادی در مورد این گونه از آثار باستانی، در فهرست‌بندی و شرح این مهرها بر دو پایه موضوعی (ذکر شخصیت‌های الهی و انسانی موجود روی آن‌ها) و زمانی/مکانی (از شرق مدیترانه گرفته تا شرقی‌ترین نواحی خاور نزدیک) می‌کوشد. معرفی و گونه‌شناسی مهرهای استوانه‌ای خاور نزدیک ادامه می‌یابد و فان بورن (Van Buren, 1949) در مورد مهرهای تل براک، فرانکفورد در مورد مهرهای لایه‌نگاری شده منطقه دیاله عراق (Frankfort, 1955) & Jacobsen, و موری (Moorey & Gurney, 1978) در مورد مهرهای موزه آشمولین کتاب‌ها و مقالاتی را تدوین می‌کنند. فرمان‌فرمایان (Farman-Farmaian, 1984) نیز در قالب کتابی به معرفی مهرهای استوانه‌ای عیلامی در دو بخش پیش از هزاره دوم و مهرهای چغازنبیل می‌پردازد. مواد خام و شیوه‌های ساخت (M Sax, Collon, & Leese, 1993; M Sax & Middleton, 1989; M Sax, 1989, 1994; Margaret Sax (Keel-Leu & Teissier, 2004; Matthews, 1997; & Meeks, 1995)، مطالعات تاریخ هنری و سبک‌شناختی (Pittman & Aruz, 1987; Pittman, 2013; Porada, 1947, 1965; Taylor, 2006; Werr, 1988) جنبه‌های اجتماعی (Charvát, 1988; Gorelick & Gwinnett, 1990; Marcus, 1989; Porada, 1993; Rothman, 1994) و مطالعات کلی روی مهرها (Collon, 1990) از جمله مهمترین مطالعات موجود در زمینه مهرهای استوانه‌ای محسوب می‌شود.

آن تعدد و تنوعی که در مطالعه مهرهای استوانه‌ای مشاهده می‌شود، در موضوعات ریزبینانه‌تری نظیر بحث پیرامون جنسیت زنانه وجود ندارد. در مورد بدن جنسیت‌یافته^۲ در میان بیان‌های تصویری میان‌رودان باستان آشور-گریو (1997)، با تمرکز روی پیکرهای مهرهای استوانه‌ای سومری و آغاز عیلامی، آن‌ها را به سه گروه زن، مرد و مبهم (یا به تعبیری صحیح‌تر فاقد جنسیت مشخص) طبقه‌بندی می‌کند. بحرانی (2001) کتابی را وقف موضوع زنان در جهان بابل باستان می‌کند، بی آنکه بر پیکرهای روی مهر عطف توجه ویژه‌ای داشته باشد. پافشاری عمده بحرانی روی پیکرهای عریان (گونه زنانه^۲ ب در این مقاله- بنگرید به ادامه) و تا حدودی نیز ژست و پوشش پیکرهای معروف به «ایزد-بانوان» (همان پیکرهای نمایان روی مهرهای گونه «آیینی» در این مقاله- بنگرید به ادامه) بوده است. بولگر و رایت (2012) در مقاله‌ای با عنوان «جنسیت اجتماعی در پیش‌ازتاریخ جنوب‌غرب آسیا» تنها اشاره‌ای به دو گونه ژست زنانه می‌کنند: ژست‌های درگیر در فعالیت‌های روزمره با موهای دم‌اسبی (زائده‌های پس سر) در دوره‌های قدیمی‌تر و ژست‌های نشسته روی صندلی در صحنه‌های معروف به «ضیافت» در دوره‌های جدیدتر. هرچند اخیراً کتابی با عنوان «زنان در خاور نزدیک باستان» انتشار یافته (Chavalas, 2013)، در میان مقالات موجود در آن به ندرت به پیکرها و ژست‌های زنانه روی مهرهای استوانه‌ای به‌شکلی اختصاصی پرداخته شده است. در این مجموعه، تنها کرافورد به غیاب زنان روی مهرهای آکادی اشاره و آن را در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی معاصر خود تفسیر می‌کند.

در میان نوشته‌های فارسی، اخیراً مقاله‌ای در مورد زنان روی مهرهای پیش از اسلامی منتشر شده است (مصباح اردکانی ۱۳۸۷). شکل و محتوا و اصطلاح‌شناسی آن مقاله ضعف‌های تخصصی (دست‌کم تا جایی که به باستان‌شناسی مربوط می‌شود) دارد. نگارندگان مقاله پیکرهای زنانه روی مهرهای به‌اصطلاح خودشان «پیش‌خطی» (!) را به سه دسته روزمره (همان صناعی در مقاله کنونی)، گروه‌های مختلف در حال انجام مراسم مذهبی (!؟) (همان جمعی در مقاله کنونی) و زنان طبقات بالاتر (!؟) (فاقد معادل در مقاله کنونی) تقسیم کرده‌اند. در مورد مهرهای عیلامی نیز تنها در قالب یک پاراگراف به شرحی مختصر پرداخته و به سرعت بر دوره‌های جدیدتر متمرکز شدند. در مجموع ضعف نظری و روش‌شناختی این مقاله موجب شده تا نتواند از حالت توصیفی، آنهم توصیف محدود به چند نمونه خاص خارج شود. ضمن آنکه حدود داده‌های مورد بحث نیز با توجه به ضعف پیش‌گفته نامعلوم مانده است.

در این مقاله به‌طور مشخص به پیکرهای زنانه روی مهرهای پیش‌ازتاریخ جنوب‌غرب ایران (دشت شوشان)، از نیمه هزاره چهارم پیش‌ازمیلاد تا پایان هزاره دوم پیش‌ازمیلاد توجه خواهد شد. رهیافت نشانه‌شناسی وضعی بستر را برای مطالعه این موضوع در زمینه‌های مادی و قابلیت‌های معنایی و نشانه‌ای آن‌ها را روی مهر، در نسبت با وضعیت‌های باستان‌شناختی آن‌ها فراهم می‌کند. در این رابطه، بسترها و وضعیت‌های باستان‌شناختی همان متغیر مستقلی هستند که کیفیت پیکرهای زنانه به مثابه متغیر وابسته در نسبت با آن‌ها سنجیده می‌شود. در چارچوب این رهیافت دو پرسش مطرح می‌شود:

² Gendered body

الف. زن-بودن-روی-مهر امری ثابت و برخوردار از الگوهایی از پیش مشخص و ایستا است یا حضوری فعال و دگرگون‌شونده دارد؟

ب. چه نسبت‌هایی میان ژست و حالت پیکرهای زنانه روی مهر با وضعیت‌های باستان‌شناختی آن‌ها وجود داشته است؟

۲. روش تحقیق

مهرهای استوانه‌ای اشیائی کوچک و قرقره‌ای شکل هستند که از حدود ۳۵۰۰ پیش‌ازمیلاد در خاور نزدیک نمایان شده و تا سده پنجم میلادی به حیات خویش تداوم بخشیدند (Porada, 1993). گورلیک و گوینت (Gorelick & Gwinnett, 1981) نمایانی آن‌ها را به لحاظ فرمی و فنی محصول ترکیب فنون و صورت‌های از پیش موجود و باستانی‌تر مهرهای مسطح محکوک و مهره‌های تزئینی گردن‌آویز سنگی، عمدتاً در اشکال استوانه‌ای برمی‌شمارد. به لحاظ باستان‌شناختی، نخستین نمونه مهرهای استوانه‌ای تاکنون مکشوف به لایه‌های مربوط به ۳۵۰۰ پیش‌ازمیلاد محوطه‌های اوروک در میان‌رودان جنوبی و شوش در خوزستان ایران تعلق دارند (Porada, 1993).

با توجه به شواهد باستان‌شناختی برجای مانده، سنگ‌های سخت و نرم، مهمترین مواد اولیه در ساخت مهرهای استوانه‌ای بوده‌اند؛ هرچند ردپای مهرهای استوانه‌ای گلی را نیز می‌توان در میان لایه‌های جدیدتر (از دوره سلسله‌های قدیم سه) مشاهده کرد (Werr, 1988). هر چه در زمان به پیش می‌آییم، بر فراوانی مهرهای استوانه‌ای ساخته شده از سنگ‌های سخت و با طیف‌های رنگی متنوع‌تر افزوده می‌شود (Gorelick & Gwinnett, 1990). نفس فراگیر شدن استفاده و ساخت این مصنوعات در نواحی پست میان‌رودان جنوبی و دشت شوشان به معنای تقویت گونه‌ای شبکه تجاری و مبادلاتی فرمانطقه‌ای هم هست؛ بدین معنای منابع سنگی مورد نیاز برای ساخت آن‌ها عموماً از نواحی بیرون از این مناطق وارد می‌شد (Porada, 1993).

ساخت مهرهای استوانه‌ای در مجموع سه مرحله دارد (Gorelick & Gwinnett, 1981)؛ نخست قطعه سنگ به شکلی استوانه‌ای تراش می‌خورد، سپس با مته سوراخی در میان قسمت طولی آن ایجاد می‌شود و در نهایت سطوح آن به وسیله حکاکی نقش‌پردازی می‌شود. ابزارهای اصلی مورد استفاده در ساخت مهرهای استوانه‌ای عبارت‌اند از دریل کمانی، ماشین تراش افقی کمانی و چرخ و صفحه گردان مفرغی (Gorelick & Gwinnett, 1990). بهره‌گیری از چرخ و ماشین‌های تراش افقی کمانی موجب می‌شد تا نقوش روی سطح این مهرها برخلاف نمونه‌های مسطح آن‌ها از خطوطی منحنی و مدور تشکیل شوند (Porada, 1993).

مهرهای استوانه‌ای در بافت‌های گوناگون نخستین شهرهای خاور نزدیک کاربردهای مختلفی داشته‌اند. از مهمترین این کاربردها می‌توان به ابزارهایی برای مهر و موم گوی‌های گلی محتوی توکن‌های شمارشی، مهر و موم درب خانه‌ها، مهر و موم درپوش ظروف و الواح گلی مکتوب اشاره کرد. علاوه بر این، کارکردهای نذری، تزئینی و تدفینی نیز بخشی از استفاده‌های این مصنوع را شکل می‌دهد (Gorelick & Gwinnett, 1981; Porada, 1993).

مهرها و اثر مهرهای استوانه‌ای مورد بحث در این مقاله متعلق به دوره‌های زمانی شوش II یا اوروک (۳۸۰۰ پیش از میلاد) تا پایان عیلام میانی (۱۰۰۰ پیش از میلاد)، از مجموعه مورد مطالعه روش (Roach, 2009)

استخراج شده است. این مهرها از لایه‌های عیلامی محوطه‌های شوش، چقامیش، چغازنبیل و هفت‌تپه به‌دست آمده‌اند.

روش (Roach, 2009) مهرهای استوانه‌ای عیلامی را به‌لحاظ سبک و نقشمایه در بیست طبقه جای داده و در هر طبقه نیز برمبنای موضوعات محکوک روی مهرها، زیر طبقه‌هایی را مشخص ساخته است. وی هر یک از طبقات را با حروف بزرگ لاتین نام‌گذاری (برای مثال LME به‌جای سبک عیلام میانه جدید) و زیر-طبقه‌ها را نیز با عدد تفکیک کرده است. از میان بیست طبقه مورد مطالعه روش تنها در نه طبقه می‌توان ردپایی از پیکره‌های زنانه روی مهرها یافت.

با این حال، مهرهای محتوی پیکره‌های زنانه را، فارغ از طبقه‌بندی‌های دوره‌ای-سبک‌شناختی روش، به‌لحاظ موضوعی و براساس نوع و کیفیت حضور پیکره‌های زنانه روی مهرهای استوانه‌ای می‌توان موضوع یک طبقه‌بندی محتوایی نیز قرار داد. مهرهای استوانه‌ای مورد مطالعه براساس این طبقه‌بندی، بسته به ژست، وضعیت حضور و رفتار پیکره‌های زنانه روی آن‌ها در پنج طبقه جای گرفتند: الف. آیینی، یا صحنه‌های حضور به محضر ایزدان یا پادشاهان؛ ب. صناعی، یا صحنه‌هایی که در آن‌ها پیکره‌های زنانه در حال انجام فعالیت‌های صناعی یا روزمره هستند؛ پ. جمعی، یا صحنه‌هایی که در آن‌ها پیکره‌های زنانه به شکلی دسته‌جمعی در ژستی خاص نمایش داده شده‌اند؛ ت. ژست‌های زنانه الف و ب، یا صحنه‌هایی که در آن‌ها ویژگی‌های زنانه اندام‌ها برجستگی یافته است. میزان توزیع و فراوانی هر یک از این طبقات در نسبت با بازه‌های زمانی فرهنگ و تمدن عیلامی مورد بررسی قرار گرفته و دگرگونی‌های زمانی آن‌ها بحث خواهد شد.

برای مطالعه زن-بودن-روی-مهر، ابتدا سه شاخصه اصلی مورد مطالعه قرار گرفت و سپس سه نسبت بافتی میان پیکره‌های زنانه روی مهرها با پدیده‌های غیر مهری ایجاد شد. سه شاخصه اصلی عبارت‌اند از عناصر یا اندام‌های شاخص زنانگی ژست و حالت پیکرها در صحنه‌های محکوک روی مهرها که تا حدود زیادی نمایشگر جایگاه و وضعیت آن‌ها در نسبت با دیگر عناصر و محتویات آن صحنه محسوب می‌شود؛ و در نهایت نیز رفتار آن پیکرها و کنشی که در صحنه‌های نقش‌شده روی مهرها انجام می‌دهند. سه نسبت بافتی که این مهرها در بستر آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته عبارت‌اند از: الف. نسبت میان پیکره‌های زنانه و دیگر عناصر نقش‌مایه‌ای موجود روی مهرها برقرار می‌شود؛ ب. نسبت میان پیکره‌های زنانه روی مهرها و دوره باستان‌شناختی آن‌ها؛ دوره‌های باستان‌شناختی دشت شوشان از نیمه هزاره چهارم پیش‌ازمیلاد بدین‌سو در این مقاله به سه جریان کلی تقلیل یافته‌اند: تکوین و تطور نخستین دولت-شهرها، عصر آکادی و پساآکادی، اوج شکوفایی حکومت‌های جنوب‌غرب ایران؛ پ. نسبت میان پیکره‌های زنانه روی مهرها با متون کتیبه‌های باستانی (Malbran-Labat, 1995) و شواهد باستان‌شناختی دیگر (نظیر پیکرها و تندیس‌های زنانه).

۳. نشانه‌شناسی وضعی^۳

نشانه‌شناسی در باستان‌شناسی به دهه ۱۹۶۰ و مواجهه‌ای زبانی از منظر نشانه‌شناختی فردینان دو-سوسور (Preucel, 2008) با آثار و مصنوعات باستانی باز می‌گردد که در فرانسه توسط آندره لروا-گوران-بنگرید به:

³ Enactive semiotics

(Leroi-Gourhan, 1993) - و آنه لمینگ-امپرر و در امریکا توسط جیمز گیتز -بنگرید به: (Deetz, 1996) - تحقق یافت. هر سه این اشخاص برای مطالعه معنا در آثار باستانی الگوهای زبانی را بکار بردند. ایان هادر نیز در دهه ۱۹۸۰ میلادی با نگارش کتاب «نمادگرایی و ساختارگرایی در باستان‌شناسی» (Hodder & Hutson, 2003) موجب نوزایی رهیافت ساختارگرایی زبانی در باستان‌شناسی می‌شود و با مطالعه زیورآلات در میان قبایل افریقایی برمبنای منظر لوی-استراوس (Lévi-Strauss, 2008)، حتی گونه‌ای رویکرد پژوهش باستان‌شناختی مصنوعات را در زمینه‌های زنده نیز بنیان گذاشت. در آستانه دهه ۱۹۹۰، نسل نوی باستان‌شناسان، از جمله کریستوفر تیلی (Tilley, 1989) با حرکت از ساختارگرایی به پسا-ساختارگرایی، از ویژگی‌های زبانی به متن تغییر جهت می‌دهند (Preucel, 2008) و با فاصله‌گیری از لوی-استراوس، خود را به هرمنوتیک گادامر (Gadamer, 1989) و ریکور (Ricoeur, 1976) نزدیک می‌کنند. در دهه ۹۰ میلادی، همزمان با باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی هم در نشانه‌شناسی زندگی و فرهنگ پسا-مدرن رفته‌رفته به مصنوعات و کالاهای فرهنگی عطف نظر کرد و بر آن شد تا جایگاه اشیاء را در زمینه‌های اجتماعی مورد بررسی قرار دهد (Gottdiener, 1995; Riggins, 1994). جولیان تامس در اواخر آن دهه در مقام یک باستان‌شناس به این نوشتارها عطف نظر کرده و در مقاله‌ای برای مجله آن زمان تازه تأسیس «مطالعات فرهنگ مادی» (1998) به نقد باستان‌شناختی آن رویکردها پرداخته و یادآوری می‌کند که اشیاء در اینکه حضوری مادی داشته و به تجربه حسی درمی‌آیند، می‌توانند صرفاً در محدوده‌های زبانی گرفتار نمانند. این نقد تامس زمینه‌ساز ورود رویکرد پیرس در باستان‌شناسی در طی دهه ۲۰۰۰ میلادی شد و مقالاتی در مورد پیوند آن رویکرد که اشیاء را نیز بخشی از نظام نشانه‌ای در نظر می‌آورد و در کنار نماد، از نمایه و شمایل نیز به‌عنوان دو گونه نشانه‌ای مهم در جهان مصنوعات یاد می‌کند، با آثار باستانی به رشته تحریر درآمد -برای مثال بنگرید به: (Keane, 2003; Lele, 2006; Watts, 2008).

ورود نشانه‌شناسی پیرس به مطالعه مصنوعات، بحث از وجود تفاوت‌های نشانه‌شناختی میان پدیده‌های زبانی و مواد فرهنگی را دامن زد (Hodder & Hutson, 2003, p. 167). از جمله این تفاوت آن است که زبان یک بازنمود انتزاعی است، درحالی‌که مصنوعات بازنمود چیزی نیستند و در بدو امر به تحقق کارهای فیزیکی کمک می‌کنند. حتی در صورتی که مصنوع را دال در نظر بگیریم، همیشه نسبتی دلبخواهی یا قراردادی میان آن و مدلولش وجود ندارد. همچنین معنا در مواد فرهنگی به شیوه‌های متعددی مبهم است؛ تجربه فرهنگ مادی معمولاً نیمه-آگاهانه یا نا-آگاهانه است.

این تفاوت‌های پایه‌ای را اخیراً مالافوریس (۱۳۹۳) با ذکر دو نکته دیگر تقویت می‌کند. نکته اول به تقدم و تأخر دال و مدلول بازمی‌گردد؛ اینکه در نشانه‌های زبانی ابتدا مدلول وجود دارد و پس از آن دال. چنین تقدم و تأخری در نشانه مادی وجود ندارد. همچنین نشانه‌های مادی بنابر خصلت ذاتی خویش در نسبت با نشانه‌های زبانی پایدارتر هستند و بارها محدوده‌های زمانی کوتاه‌مدت را پشت‌سر می‌گذارند.

بنابر وجود همین تفاوت‌ها، مالافوریس گونه‌ای رویکرد نشانه‌شناختی را برای معناکاوای مصنوعات باستانی ارتقاء می‌بخشد. «نشانه‌شناسی وضعی» در ابتدا از منطقی وضعی برخوردار است و نه بازنمودی. بدین معنا که خواص فیزیکی نشانه بر فرآیند نشانه‌ای در بطن کنش اثری فعال و پویا دارند. برای مثال سرعت‌گیر به‌معنای «کاستن از سرعت» است، اما این معنا را از طریق بازنمود یک نیت ذهنی ایجاد و منتقل نمی‌کند، بلکه در

بطن کنش رانندگی و عبور از روی آن است که معنای سرعت‌گیر وضع و منتقل می‌شود؛ به یک معنا، نشانه وضعی بازنمود جهان نیست، بلکه فراخوانی بی‌واسطه آن است.

نشانه‌شناسی وضعی بر این اصل استوار است که برخلاف زبان و متعلقات آن (که عموماً بازنمودی هستند)، نشانه مادی خصلتی بیانی^۴ دارد؛ بدین‌معناکه ابزاری فعال در ساختن واقعیتی است که در بطن کنش‌های روزمره محقق می‌شود، نه لزوماً بازنمود آن واقعیت. در اینجا است که مالاפורیس نظریه خویش را با عبارت گیرایش مادی^۵ طرح می‌کند؛ تنها زمانی می‌توان نشانه‌بودن یک مصنوع را فهمید و آن را معنادار دانست که در عمل با آن درگیر شده و به تعبیری یک فضای گیرایشی میان انسان و مصنوع ایجاد شود.

اواخر دهه ۱۹۹۰ آلفرد جل در «هنر و عاملیت» (۱۹۹۸) برای ارتقاء نظریه‌ای متفاوت درباب مردم‌شناسی هنر، از ویژگی‌های غیرزبانی معنا در آثار هنری سخن می‌گوید. وی با تأکید بر «نمایه»^۶ به جای نماد بنابر تعریف پیرس، تأکید می‌کند که آثار هنری نمادهای قراردادی نیستند، بلکه نشانه‌های طبیعی محسوب می‌شوند؛ یعنی کیفیاتی که مخاطب برمبنای آن‌ها گونه‌ای ارجاع علی یا ارجاع به نیات یا توانمندی‌های شخصی دیگر (مثل هنرمند آن آثار) را ایجاد می‌کند؛ همانطور که با دیدن دود به‌شکلی بی‌واسطه به آتش ارجاع می‌دهیم. مالاפורیس در زمینه نشانه‌شناسی وضعی این منطق را بسط و توضیح می‌دهد که مصنوعات به‌واسطه همین کانال‌های مادی، نامحسوس و عموماً مؤثر برناخودآگاه است (یا همان ربایش در گفتار جل) که نیروی نشانه‌ای خود را آشکار می‌کنند. بنابراین، تفسیر نشانه مادی در زندگی واقعی همان معنادار شدن به امکانات و پیامدهای برهم‌کنشی اجرای آن نشانه در یک بافت^۷ مشخص است. بافت آثار باستانی همان وضعیت نسبی حضور آن‌ها در یک شبکه به‌هم‌پیوسته، متشکل از انسان‌ها و چیزها است. البته این شبکه به‌هم‌پیوسته پیش از درگیر شدن در کنش‌های واقعی وضع نمی‌شود و بهره‌گیری از مصنوعات در موقعیت‌های واقعی روزمره است که هم بافت را ایجاد می‌کند و هم معنای آن مصنوعات را. ازین‌رو، از منظر روش‌شناختی، مطالعه آثار باستانی، نظیر همین زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای، بدون بررسی دیگر عناصر بافتی (چنانکه در بخش بعد بدان‌ها اشاره خواهد شد)، ممکن نیست.

در این مقاله، خوانش زن-بودن-روی-مهر از این منظر نظری صورت می‌پذیرد. برای معناکاوی پیکره‌های زنانه روی مهرهای استوانه‌ای جنوب‌غرب ایران در بازه زمانی بیش از دو هزار ساله، نشانه‌شناسی وضعی و تحلیل بافتی مبنا قرار خواهد گرفت و قابلیت‌های حضور پیکره‌های زنانه روی مهرهای استوانه‌ای در ایجاد یک سازه مفهومی «آرمانی» و نه لزوماً واقعی نسبت به «زنانگی»، همراه با فرگشت (تطور) زمانی آن سازه بررسی خواهد شد. نشان داده خواهد شد که تحقق این سازه مفهومی بدون وجود مهرهای استوانه‌ای و قابلیت‌های مادی خاص آن‌ها ممکن نبود.

⁴⁴ Expressive

⁵ Material engagement

⁶ Index

⁷ Context

۴. نتایج

مطالعه نسبت‌های مذکور در بخش پیشین در مورد انواع پنج‌گانه زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای به نتایج ذیل منجر شد:

۴-۱. نوع صناعی

گونه صناعی (شکل ۱) یکی از نخستین گونه‌های حضور زنان روی مهرهای استوانه‌ای است که تا دوره‌های زمانی پیشا-عیلامی شوش II به عقب بازمی‌گردد. روش (Roach, 2009) این مهرها را در «سبک شوش دو» (STS) طبقه‌بندی کرده است. پیکرهای روی مهرهای استوانه‌ای این دوره بیش از هر چیز وجود تخصص‌ها و فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی را بازتاب می‌دادند. این پیکرها در دو ژست نشسته و ایستاده در حالت نیم‌رخ نشان داده شده‌اند و دست‌های آن‌ها بدون آنکه از بازو تا شود، به سمت مقابل باز شده‌است؛ حالتی که به‌ویژه هنگام فعالیت‌های نشسته برای بدن اتفاق می‌افتد. دریافت جنسیت پیکرهای روی این مهرها دشوار است. تنها شاخصه‌ای که می‌توان در هنگام ادعای زن بودن برخی از آن‌ها بر آن انگشت گذاشت زائده‌ای است که از پشت سر بیرون زده و حالت موی بلندی را به خود گرفته که بسته شده است. این شاخصه شکننده و محصول تلقی مدرن از بلند بودن موی زن در مقابل کوتاه بودن موی مرد است و نمی‌توان آن را به‌طور حتمی در مورد جامعه پیشا-عیلامی شوش II صادق دانست؛ با این حال تنها شاخصه موجود برای تشخیص زنانگی پیکرهای این گونه همین است؛ و آش-گریو (1997, fig. 1) «موهای دم‌اسبی» و زانو زدن بدون نمایانی پاها را دو شاخصه زنانگی پیکرهای این سبک برشمرده است.

بخش قابل توجهی از پیکرهای مذکور با زائده‌هایی که از پشت سر بیرون آمده، رفتارهای گوناگونی را نمایش می‌دهند. از جمله قابل تشخیص‌ترین این رفتارها عبارت‌اند از دامداری، سفالگری، نخ‌ریسی، حمل اشیاء، باغبانی، حمل پارچه. نمایش این رفتارها بیانگر طیف گسترده فعالیت‌هایی است که زنان این دوره در اجتماعات مربوط به خویش برعهده داشته‌اند.

عناصر گوناگونی در نسبت با پیکرهای زنانه مهرهای سبک شوش II قرار دارند. از جمله مهم‌ترین این عناصر که در بیشتر موارد در ارتباط با زنان سفالگر یا بافنده که در حالت نشسته سرگرم کار هستند قرار گرفته‌اند، می‌توان به موجودات خطرناک یا وحشی، نظیر عقرب و گربه‌سانان اشاره کرد. ظروف سفالین، در بیشتر موارد ظروف دسته‌دار، نسبتی جدایی‌ناپذیر با پیکرهای زنانه سرگرم کار داشته و در یک مورد نیز، درست مقابل زنی سفالگر، یک گروه نوازنده سرگرم اجرای موسیقی نقش شده است (نقش). این نوع از پیکرها در دوره شوش III (۳۱۰۰-۲۹۰۰ پیش از میلاد) نیز از فراوانی برخوردار هستند.

۴-۲. ژست‌های زنانه الف

گونه دوم از پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای در این مقاله به «ژست‌های زنانه الف» نام‌بردار شده (شکل ۲) و علت این چنین خواندن آن‌ها نیز نمایان ساختن وضعیت است که تنها در اندام‌های زنانه مشاهده می‌شود. ژست زنانه الف به حالتی اشاره دارد که پیکر از روبه‌رو نمایش داده شده، بدان‌شکل که نشسته و پاها را به جانب دو سو گشوده و دست‌ها را به جوانب خویش گسترانده است. از این حالت بیش‌ازهمه وضعیت «زایمان»

به ذهن متبادر می‌شود؛ گویی پیکر مورد بحث در حال زایش است. این صحنه، اگر بتوان آن را صحنه زایش نامید، در دو سبک از سبک‌های مورد نظر روش (Roach, 2009) نمایان شده است. «سبک شوش دو» (STS) قدیمی‌ترین این دو است. در این سبک، پیکرهای در حال زایش در میان عناصر طبیعی همچون «مار» مشاهده می‌شوند. سبک جدیدتر این ژست مربوط به دوره شوش III (۳۱۰۰-۲۹۰۰ پیش از میلاد) بوده و «سبک شوش سه و چهار» (STF) نام دارد. در یک نمونه، عناصری شبیه درخت و چند پیکر را احتمالاً در حال رقص می‌توان در نسبت فضایی با پیکر در حال زایش تشخیص داد. این ژست زایش، روی مهرهای تخت (استامپی) شوش نیز مشاهده شده است؛ به‌ویژه در آنجا ژست زایمان روی چهارپایه‌ای بدون تکیه‌گاه صورت می‌گیرد - بنگرید به: (Beck, 1993) - که مدل‌های گلی آن، در کنار همین صحنه روی مهرهای استوانه‌ای عصر مفرغ خاور نزدیک، حتی تا سرزمین فلسطین نیز گسترش یافته است.

۳-۴. نوع جمعی

پیکرهای این گونه (شکل ۳) همانطور که از نام آن پیدا است حضوری جمعی در کنار هم دارند؛ اما این حضور در ظاهر با انجام فعالیت صناعی خاصی همراه نیست. ردیف پیکرهای نشسته یا ایستاده پشت سر هم بدون اینکه شیء یا عنصر خاصی در ارتباط با آن‌ها نقش شده باشد، محتوای اصلی این قسم از صحنه‌ها است. در اینجا هم تنها زائده بیرون‌زده از پشت سر می‌تواند شاخصی برای زن بودن این پیکرها باشد. گونه جمعی تنها در میان مهرهای استوانه‌ای سبک «شوش دو» ی روش (Roach, 2009) مشاهده می‌شود.

۴-۴. نوع آیینی

گونه آیینی (شکل ۴) به آن قبیل صحنه‌های روی مهرهای استوانه‌ای اطلاق می‌شود که راوی رویدادی هستند که همراه یا در حضور ایزد یا پادشاه روی می‌دهد. روش نخستین سبک این گونه را «مرتبط با اور سه» (UTRS) نام نهاده است. چنانکه از نام آن پیدا است، صحنه‌های روی مهرها در این سبک بسیار متأثر از نمونه‌های میان‌رودانی هستند. صحنه‌های حضور به محضر ایزدی که بر تخت نشسته و از نیم‌رخ رسم شده، در میان نقش‌های روی مهرهای این سبک رواج مطلق دارند. پیکرهای زنانه این سبک ایستاده از نیم‌رخ ترسیم شده‌اند، درحالی‌که دست‌های از بازو خم شده خود را در مقابل سینه به سمت بالا برافراشته‌اند. نیم‌تنه این پیکرهای زنانه عربان به‌نظر می‌رسد و گاهی زن بودن آن‌ها را می‌توان از برجستگی سینه‌های آن‌ها تشخیص داد. در کنار این، موهای بلند و بی‌ریش بودن صورت آن‌ها برخلاف صورت دیگر پیکرها باز می‌تواند نشانه‌ای از زن بودن آن‌ها باشد. رفتار این زن‌ها و وضعیت حضور آن‌ها روی این مهرهای آیینی حالتی میانجی را به آن‌ها می‌بخشد؛ گویی واسطه شفاعت فردی شده‌اند که به دیدار ایزد آمده است. در متون میان‌رودانی از این شخصیت به ایزدبانو «لاما» تعبیر می‌شود. معمولاً کتیبه‌هایی در کنار این نقوش حک می‌شد که به حضور رسیدگان را معرفی می‌کرد. گویی از این دوره به بعد، شاید متأثر از فرهنگ میان‌رودانی، جایگاه و نقش پیکر زنانه روی مهر دگرگونی بنیادین می‌پذیرد. این ویژگی ایزدبانوی شافع یا میانجی در دوره‌ها و سبک‌های بعدی نیز تکرار می‌شوند (مخصوصاً در دوره سوکالماخ‌ها و سبک مرتبط با بابل قدیم - OBRs - و دوره عیلام میانه).

سبک بعدی منسوب به دوره شیماشکی را آمیه (Amiet, 1972) «عیلامی عامه» خوانده و پاتس (Potts, 1999) اخیراً از آن با عبارت «نشانی» یاد می‌کند (شکل ۵). اینجا نیز زن حضور قابل توجهی دارد؛ اما به نظر می‌رسد به جای ایزد، با پادشاه جلوس کرده مواجه باشیم. زنان روی مهرهای این سبک لباس شب پارچه آهاردار و زمخت^۸ بر تن داشته و در حضور مردی جلوس کرده بر تخت نشسته‌اند که در دو حالت نمایان است: یا شاخه‌های گل لاله را به سمت پیکر زنانه گرفته‌اند و یا ظرفی را که از آن آب به بیرون می‌ریزد (Porada, 1990).

۴-۵. نوع زنانه ب

شکل نوینی از نمایش زنان در مصنوعات، تحت تأثیر میان‌رودان (به‌ویژه بابل جدید) همزمان با آغاز هزاره دوم پیش‌ازمیلاد در میان آثار فرهنگی جنوب‌غرب ایران نمایان می‌شود. این شکل عبارت است از تندیس‌های قالبی کوچک که پیکرهای زنانه را در حالی به شکل عریان نشان می‌دهد که دو دست خود را روی سینه قرار داده‌اند. نکته جالب، واقع‌نمایی خاص این تندیس‌ها است. به‌ویژه، در دوره عیلام میانه شاهد شکوفایی در واقع‌گرایی این تندیس‌های گلی مکشوف از شوش هستیم (Daems, 2005)؛ آنجاکه نمایش جزئیات دقیق، خطوط و انحناهای بدن و ویژگی‌های چهره به اوج خود می‌رسد. در این تندیس‌ها، حتی می‌توان آرایش‌های گوناگون مو و زیورآلات را نیز تشخیص داد. در کنار این آثار، از دوره سوکال‌ماخ‌ها (۲۰۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش از میلاد) شاهد نمایشی مدلهای گلی تخت خواب هستیم که همین قسم زنان را روی خود بازنموده‌اند. در دوره بعد (عیلام میانی)، پیکرهای مردانه نیز به این مدل‌های گلی افزوده می‌شوند. همانطور که دیمز (Daems, 2005) به روشنی بیان داشته، این قسم از نمایش زنان در ایران برخلاف میان‌رودان هرگز گسترش و دیرپایی نداشته و تنها در مراحل سه‌گانه عیلام میانی (یعنی حدود پانصد سال) رواجی برجسته داشته و پیش و پس از آن همواره در حاشیه قرار گرفته است.

در مورد جداسازی این گونه (شکل ۶) با عبارت «زنانه ب» از نمونه پیشین، ذکر این نکته مهم است که هرچند هر دوی آن‌ها با توجه به برجستگی ژست‌ها و اندام‌های زنانه با این نام خوانده می‌شوند، اما ژست زایش در گونه نخست (زنانه الف) کاملاً با ژست زیباشناسانه و «ایده‌آل» یک پیکر زنانه کامل، بدون آنکه در حال انجام کار یا فعالیت باشد (در گونه دوم)، متمایز است. به عبارت دیگر، مصادیق پیکرهای گونه «زنانه ب»، همانطور که از نحوه «قالبی» ساخت آن‌ها گمان می‌رود، بیش از نشان دادن فعالیت خاص، به نمایش الگویی از یک پیکر زنانه کامل اختصاص دارند.

این گونه از نمایش زن روی مهرها نیز همزمان با آغاز هزاره دوم پیش‌ازمیلاد (دوره سوکال‌ماخ‌ها) آغاز شده و تا پایان دوره عیلام میانه (هزار پیش‌ازمیلاد) تداوم می‌یابد؛ در سبک‌های «مرتبط با اور III» (UTRS)، «نشانی» (PEU)، «مرتبط با بابل قدیم» (OBRS) و «عیلام میانه قدیم» (EME). پیکرهای زنانه ب روی مهر در دو ژست نمایان شده‌اند؛ یا به شکل ایستاده روی زمین یا یک سکو و از روبه‌رو، درحالیکه دست‌ها را روی سینه قرار داده‌اند و یا، از دوره عیلام میانه به بعد، در مقیاسی کوچکتر از دیگر پیکرهای صحنه، درحالیکه از نیم‌رخ و به شکل زانورده نمایش یافته‌اند، به شکلی که دست چپ آن‌ها روی سینه و دست راست‌شان به نشانه

⁸ Crinoline gown

احترام افراشته به فضای مقابل است. این مورد دوم به‌ویژه قابل توجه است؛ از یک‌سو بدان خاطر که مابه‌ازائی میان تندیس‌های گلی یا دیگر رسانه‌ها ندارد و از سوی دیگر، از آن‌رو که انجام خدمت یا فعالیتی را نشان می‌دهد و عموماً با صحنه‌های نبرد یا نظامی ارتباط دارد.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

مهرهای استوانه‌ای دقیقاً زمانی در میان آثار فرهنگی خاور نزدیک (مخصوصاً میان‌رودان جنوبی و خوزستان -یا به تعبیر دقیق‌تر شوش؛ حدود ۳۵۰۰ پیش‌از‌میلاد) نمایان می‌شوند که ساکنان این نواحی در حال پشت‌سر گذاشتن دگرگونی‌های بنیادین در شیوه‌های زندگی هستند؛ نمایانی شهرها، افزایش سلسله‌مراتب اجتماعی، شکل‌گیری و گسترش نظام‌مند شبکه‌های تجاری فرامنطقه‌ای، پیچیدگی‌ها و سلسله‌مراتب سکونتگاهی و مواردی از این دست، از جمله ویژگی‌های شاخص این دگرگونی‌های بنیادین محسوب می‌شوند. مهرهای استوانه‌ای در واقع یکی از مهمترین ابزارهای «وضع‌کننده» این دگرگونی‌ها بوده‌اند. آن‌ها نه تنها شاخصی برای هویت صاحبان خود محسوب می‌شوند، بلکه در مقیاسی گسترده‌تر الگوهایی را برای شکل‌گیری و تحکیم گونه‌ای از تعاملات انسانی در مقیاس کلان (فرا-خانوادگی، فرا-قومی و حتی فرا-منطقه‌ای) وضع می‌کنند که تا پیش از حضورشان ممکن نبود. ماده‌سازنده آن‌ها (انواع سنگ که به مرور زمان سخت‌تر و قیمتی‌تر می‌شد)، فی‌نفسه گونه‌ای تمایز اجتماعی را میان صاحبان آن‌ها آشکار می‌ساخت که تا پیش از این ممکن نبود؛ اینکه مهرهای استوانه‌ای ساخته شده از سنگ‌های سخت و رنگی را می‌شد به گردن آویخت، آن را به گونه‌ای نشانه‌ی وضعی برای شکل‌دادن به تمایزات اجتماعی در روابط انسانی به شیوه‌های خاص خود تبدیل می‌کرد. اما این مهرها از همان ابتدا ویژگی دیگری هم داشتند که بحث هویت را از سطح تعاملات شخصی به سطوح بالاتری ارتقاء می‌بخشید؛ نقش‌مایه‌ها و صحنه‌های روی آن‌ها. این نقش‌مایه‌ها و صحنه‌ها به‌طور حتم به‌شکل تصادفی‌گزینش نشده و نه اینکه بازتابی از افکار، باورها و ایدئولوژی‌های زمان خویش باشند، که بنابر چارچوب نظری حاکم بر این نوشتار، خود در وضع و شکل‌گیری آن افکار و باورها نقش و جایگاهی محوری داشته‌اند. مهم‌تر اینکه اثر این مهرها، به محض نقش‌شدن روی درپوش کالاها، بستر الواح و سطح گوی‌های محتوی توکن‌های تجاری، وارد شبکه‌های گسترده و پیچیده تعاملات اجتماعی در مقیاس‌هایی فرامنطقه‌ای شده و همراه با خویش‌ذهنیاتی را ایجاد، وضع، منتقل و فراگیر می‌کردند.

زن-بودن-روی-مهر نیز بخشی از بینش‌های ایجاد و وضع شده به‌واسطه مهرهای استوانه‌ای است. به‌عبارت دیگر، مطالعه و بررسی پیکرهای زنانه روی مهرهای پیشا-عیلامی و عیلامی دشت شوشان باستان و پیگیری روندهای دگرگونی و تحول آن‌ها در مقیاس‌های بلند زمانی، پنجره‌ای خواهد بود به درک و فهم بینشی که می‌توانست در این ادوار نسبت به زن وجود داشته باشد. اما یک نکته مهم را نباید از یاد برد: زن-بودن-روی-مهر با زن-بودن-در-واقعیت جوامع مورد مطالعه یکسان نیست. ابعاد مینیاتوری مهر و اندازه‌های مینیاتوری‌تر نقش‌مایه‌های روی آن، ثبات آن نقش‌مایه‌ها، عدم تحرک‌پذیری آن‌ها با دیگر عناصر پیرامونی خود، وضعیتی کاملاً متفاوت را از زنان در ابعاد و اندازه‌های واقعی که به‌شکلی «انسانی» در جامعه خویش زندگی می‌کنند بوجود می‌آورد. در اینجا به‌ضرورت با گونه‌ای دوگانگی بنیادین مواجه هستیم: یکی پیکرهای مینیاتوری و ایستای زنانه در وضعیت‌های مشخص و خاص که مدام تکرار می‌شوند و از همین‌رو خصلتی «الگو-وار» و انتزاعی می‌یابند و دیگری، زنان واقعی که به لحاظ باستان‌شناختی کمترین دسترسی به آن‌ها وجود ندارد.

به‌همین جهت در این نوشتار به کرات بر زن-بودن-روی-مهر و «پیکرهای زنانه» تأکید و از بکارگیری واژهٔ زنان جامعهٔ عیلام باستان یا مواردی از این دست اجتناب می‌شود.

پیکرهای زنانهٔ روی مهرهای استوانه‌ای پیشا-عیلامی و عیلامی مکشوف از شوشان باستان در این مقاله بسته به ژست، رفتارها و عناصر پیرامونی آن‌ها و محتویات صحنه‌های‌شان در پنج گروه جای گرفتند. چنانکه در جدول شمارهٔ ۱ می‌توان دید، سیر تطوّر معناداری در پراکنش هر یک از این گونه‌ها در طول زمان (از نیمهٔ هزارهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد تا هزار پیش‌ازمیلاد) مشاهده می‌شود. برای فهم این تطوّر محتوایی معنادار، لازم است تا نتایج حاصل از مطالعهٔ روش‌مند داده‌ها، در بافت‌های باستان‌شناختی و تاریخی خود مورد بحث قرار گیرند.

فارغ از هرگونه پیچیدگی‌هایی که شوشان باستان را در بازهٔ زمانی بلندمدت نیمهٔ هزارهٔ چهارم تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد فراگرفته، به‌طورکل می‌توان سه جریان عمده را به‌لحاظ باستان‌شناختی در این بازه تشخیص داد و گونه‌های پنج‌گانهٔ زن-بودن-روی-مهر را در بستر آن‌ها واکاوی. نخستین جریان به آغاز تکوین و رشد ساختارهای پیچیدهٔ شهری، سکونتگاهی و اجتماعی و شکل‌گیری نخستین «کاهن-پادشاه» ها در شهرهایی نظیر اوروک (در میان‌رودان) و شوش (در دشت شوشان) اختصاص دارد که تخصص‌گرایی فراخانوادگی، سازمان‌دهی رفتارهای جمع‌مبتنی بر اصولی فراخانوادگی و حتی فراقبیله‌ای و ایجاد گونه‌ای ساختار متمرکز اقتصادی از مهمترین ویژگی‌های آن محسوب می‌شود. در این بازهٔ زمانی (۳۸۰۰ تا ۲۹۰۰ پیش‌ازمیلاد)، دشت شوشان و سکونتگاه شوش به موازات میان‌رودان جنوبی در حال دگرگون‌سازی تدریجی زیرساخت‌های اجتماعی-اقتصادی به سود گونه‌ای نظام انسانی پیچیده‌تر و از اساس سلسله‌مراتبی بود. در بطن این جریان، بخش قابل‌توجهی از بیان‌های تجسمی مهرهای استوانه‌ای را فعالیت‌های کشاورزی، صناعی، رفتارها یا کنش‌های هماهنگ جمعی و گاهی نیز نبرد تن‌به‌تن در کنار معابد دربرمی‌گرفت. هرچند تشخیص جنسیت پیکرهای این مهرها دشوار است، آن قسم از پیکرهایی که می‌توان به زنان منسوب نمود به‌طور عمده در حال انجام فعالیت‌های صناعی یا کنش‌های جمعی هستند. این پیکرهای زنانه بدون هرگونه تمایز جنسی، همان فعالیت‌هایی را انجام می‌دهند که پیکرهایی که زنانه قلمداد نمی‌شوند. به‌عبارت دیگر، روی مهرهای این دوره با پیکرهای انسانی مواجه هستیم که از یک‌سو تعیین جنسیت آن‌ها دشوار است و ازسوی دیگر در فضاهای بیرونی سرگرم انجام کنش‌های صناعی یا جمعی سازمان‌یافته و هماهنگ هستند. در این میان البته گونهٔ زنانهٔ الف نیز وجود دارد که تنها در این بازهٔ زمانی مشاهده می‌شود و در میان عناصر طبیعی (به‌ویژه مار) ژستی شبیه به زن در حال زایمان گرفته است.

بازه یا جریان دوم، سرتاسر هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد را در برمی‌گیرد. این هزاره در میان‌رودان جنوبی شاهد شکل‌گیری و تطوّر ساختارهای حکومتی آکادی و پسا-آکادی است. در جنوب‌غرب ایران نیز نشانه‌هایی از حکومت‌های محلی با نام‌هایی نظیر شوش، اوان و انشان مشاهده می‌شود. در میان مهرهای این دوره با سیل نقشمایه‌های آکادی اعم از نبرد قهرمانان، هیولاها و موجودات ترکیبی و جانوران وحشی مواجه هستیم؛ به‌نحوی که پیکرهای زنانه روی مهرها یا کاملاً ناپدید شده، یا در اقلیت مانده و تشخیص آن‌ها بسیار دشوار می‌شود - برای بحث بیشتر در این زمینه بنگرید به: (Crawford, 2013). البته می‌توان نمونه‌ای از پیکرهای زنانه با لباس‌های شرابه‌ای را یافت که از روبه‌رو نقش شده و دو گیاه از شانه‌های وی بیرون زده است (مهر شمارهٔ ۲۱۵۰ از مجموعهٔ روش)؛ این مهر کتیبه‌ای دارد با این مضمون که: «آنوشماسی... آکورتوم/مادرش».

مهم اینکه، نمایشی صحنه‌هایی که در این مقاله «آیینی» نامیده شده‌اند از این دوره و تا حدودی تحت تأثیر فرهنگ حاکم بر میان‌رودان جنوبی اتفاق می‌افتد. همینکه دیگر در میان مهرها صحنه‌های صناعی، جمعی و زنانه الف دیده نمی‌شود، گویای دگرگونی جهت‌گیری‌های ذهنی، دست‌کم روی مهرهای استوانه‌ای است.

هم مهرهای آیینی و هم پیکرهای زنانه روی مهرهای استوانه‌ای در سومین جریان یا بازه زمانی (۲۱۰۰ تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد) به اوج خود می‌رسد. در این هزاره، جریان‌های سیاسی و فرهنگی باز هم متفاوت‌تری نسبت به بازه پیشین نمایان می‌شوند؛ جریان‌هایی که بیش از هر زمان دیگری به لحاظ فرهنگی به‌ویژه از فرهنگ‌هایی نظیر بابل قدیم اثر می‌پذیرند، هرچند به لحاظ سیاسی شاهد مؤثرترین پادشاهان عیلامی در خاور نزدیک باشیم. در زمان سلسله سوم اور، استقلال شوش به تعبیر پاتس از میان می‌رود (Potts, 1999). در همین دوره، نشانه‌هایی از شاخصه‌های فرهنگی آسیای میانه (باکترایی)، بیش از همه در قالب مهرهای معروف به «انسانی» نمایان می‌شود. در میان متون سلسله «شیماشکی»، متون مربوط به وقف معبد به ایزدبانو «ایناتا» مشاهده می‌شود و ملکه‌ای به نام «میکوبی» وی را «بانوی دژ» می‌خواند - آجر کتیبه‌دار: Br 28-31 (Malbran-Labat, 1995). در متون درباری «سوکال‌ماخ‌ها» جایگاه و نقش خواهر در نیابت سلطنت اهمیت می‌یابد و پادشاهان خود را پسران خواهران پدر خویش می‌خوانند - در مورد تفاسیر این القاب بنگرید به: (Potts, 1999, pp. 163-164). در برخی متون همین نایبان، ایزدبانو «ایشمی‌کاراب» شخص مرده را تا دآوری نهایی خدا «اینشوشیناک» همراهی می‌کند (Potts, 1999, p. 173). در میان بناهای شوش منسوب به این دوره براساس برخی شواهد مکتوب و باستان‌شناختی از مکانی به نام خانه زنان وقف‌شده به معبد یاد می‌شود (همان). همین وضعیت در دوره «عیلام میانه» (۱۶۰۰-۱۱۰۰ پیش از میلاد) نیز ادامه دارد؛ از آیین‌های شفاعت زنان خادم معبد روی متن «تمپتی آهار» - Br 593-610 (Malbran-Labat, 1995) تا متن «شیلهاک-اینشوشیناک» که «دختر محبوب» خود را «نماینده سعادت» خویش می‌خواند - Br 2075 (Malbran-Labat, 1995) 2094 و در جایی دیگر ایزدبانو «پینی‌گیر» را «بانوی خالق سرچشمه‌ها» - Br 2095-2112 (Malbran-Labat, 1995). در بسترهای باستان‌شناختی این دوره با وفور تندیس‌های عریان زنانه و کاملاً واقع‌گرایانه‌ای مواجه هستیم که به‌شکلی قالبی ساخته شده‌اند. روی مهرها نیز پیکرهای زنانه‌ای را می‌یابیم که یا میانجی شخصی نزد ایزد اعظم هستند و یا وی را تا نزد پادشاه جلوس کرده همراهی می‌کنند. از سوی دیگر، گونه «زنانه ب» چنانکه در بخش تحلیل و نتایج توصیف شد، در بستر همین بازه زمانی و مکانی رشد یافته و در دو حالت ایستاده و زانو-زده نمایان می‌شوند. واقع‌گرایی همراه با فضایی سراسر آیینی و کاملاً فراتر از زندگی روزمره تناقضی است که روی مهرهای این دوره به زیبایی محقق می‌شود.

نتایج تحلیل داده‌های مورد مطالعه نشان می‌دهد که زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای در شوشان باستان، از آغاز نمایانی آن‌ها تا پایان هزاره دوم پیش از میلاد، یک سیر تطوّر محتوایی و موضوعی معنادار را پشت‌سر گذاشته که به‌شکلی قابل‌توجه با اقتضائات اجتماعی و سیاسی زمینه و بافت‌های تظاهرشان همبستگی داشته‌اند. بنابراین، روی مهرهای استوانه‌ای جنوب‌غرب ایران تا پایان هزاره دوم پیش از میلاد با پیکرهای زنانه ایستا، منفعل و دگرگونی‌ناپذیر مواجه نیستیم. زن-بودن-روی-مهرهای مورد مطالعه در نسبت با وضعیت‌های باستان‌شناختی و تاریخی خویش امری سیال بوده‌است. بدون این زمینه‌ها و وضعیت‌های باستان‌شناختی و تاریخی، هیچ‌گونه زن-بودن از پیش محقق و الگو-واره‌ای وجود ندارد که ورای اقتضائات

اجتماعی-سیاسی، در ادوار مختلف مورد بحث تکرار شود. مشاهده می‌شود که با آغاز هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد، گسستی در ذهنیت معطوف به پیکرهای زنانهٔ روی مهرهای استوانه‌ای پدیدار شده و زن صناعی و روزمره که در تجسمش روی مهر در بالاترین درجهٔ ابهام در رابطه با تفاوت‌های جنسی-بدنی با مرد روی مهر است، جای خود را به پیکر آیینی، بزک کرده و حاضر در رویدادهای فراتر از روزمره می‌دهد و نیز پیکر زنانه‌ای که تنها با بدن-جنسیت زنانه، واقع‌گرایانه و برجستگی‌یافتهٔ خویش تعریف می‌شود.

دیگر نکتهٔ جالب‌توجه در این زمینه، هماهنگی موجود میان وضعیت زن-بودن-روی-مهر و دیگر شواهد باستان‌شناختی و محتویات اسناد تاریخی هم‌بافت و معاصر با آن است. نمود زنانگی روی مهرهای استوانه‌ای، در جنبه‌های مختلف مورد اشاره که عبارت‌اند از ژست، کنش و بسترها و عناصر درگیر در کنش در هر یک از دوره‌های مورد بحث، به‌روشنی بازتاب‌دهندهٔ همان وضعیت‌ها و شاخصه‌هایی هستند که از دیگر مواد باستان‌شناختی و اسناد تاریخی مربوط به آن دوره‌ها استناد می‌شود.

این هماهنگی توجه را به چارچوب نظری این مقاله و این نکته عطف می‌کند که زن-بودن-روی-مهرهای استوانه‌ای پیشا-عیلامی و عیلامی مکشوف از جنوب غرب ایران صرفاً بازنمود اوضاع و احوال زنان هم‌دورهٔ خود نیست و نمی‌توان به‌سادگی زنان واقعی درگیر در زندگی روزمره که به‌طور کامل از تیررس نگاه هر باستان‌شناس و مورخی بیرون مانده‌اند را با زن-بودن-روی-مهر هم‌ذات دانست و بدان فروکاست. پیکرهای زنانهٔ روی مهرها در هر یک از دوره‌های مذکور، زنان آن دوره را بازنمایی نمی‌کنند، چنانکه گویی ذهنیتی از پیش موجود را منعکس ساخته یا همچون نگاتیوهای عکاسی رفتارهای زنان عصر خود را ظاهر کنند. پیکرهای زنانهٔ روی مهرهای استوانه‌ای، بنابر اقتضاء «مادی» و ملموس خویش کاری عمیق‌تر را صورت می‌بخشند؛ در هر دوره‌ای الگو و ذهنیتی مشخص را نسبت به زن-بودن وضع می‌کنند و این کار را با ادغام پیکر زنانه درون بافت‌های روایی-تجسمی روی سطح مهرها تحقق می‌بخشند. اتفاقاً در اینجا بحث بر سر این نیست که آیا این پیکرهای زنانه «بازنمود» ایزدبانوان یا موجودات و شخصیت‌های متافیزیک یا اسطوره‌ای هستند یا خیر؛ کم‌اینکه در مورد گونه‌های صناعی و جمعی نمی‌توان چنین نسبتی را برای آن‌ها قائل شد. نکتهٔ اساسی‌تر این است که بازنمود بودن تنها نیمی از جایگاه این پیکرهای زنانه است؛ نیم دیگر، حضور ملموسی است که روی سطوح گلی یافته و چشم‌ها و اذهان مردمان بکار برندهٔ آن‌ها را به شیوهٔ خاص خود جهت می‌دهند؛ به‌عبارتی، تنها محصول باوری خاص نیستند و خود متقابلاً باوری خاص را می‌سازند. از همین‌رو، در یک زمان هم می‌توانند ایزدبانو یا نمایندگان موجودات برتر و اساطیری باشند (گونه‌ای بازنمود انتزاعی) و هم با توجه به مادی و ملموس بودن خواص خود و رسانهٔ دربرگیرنده‌شان، در بسترهای کنشی ذهنیتی را نسبت به همان زن-بودنی وضع کنند که در زندگی روزمره تجربه می‌شود؛ ذهنیتی که می‌تواند لزوماً با زنان واقعی که درون بافت‌های روزمره به فعالیت مشغول هستند مشابه و یکسان نباشد، اما از طریق پیکرهای زنانهٔ روی مهر فراخوانی شده و به شیوهٔ خاص خود واقعیت می‌یابد.

بنا نیست نشانه‌شناسی وضعی جایگزین نشانه‌شناسی‌ها یا معناکاوی‌های کنونی درباب آثار فرهنگی و هنرهای تجسمی شود. به‌طورحتم واکاوی جنبه‌های روایی و اسطوره‌شناختی پیکرهای زنانه و زن-بودن-روی-مهرهای مورد مطالعه و استخراج زمینه‌های انتزاعی و بازنمودی آن‌ها موضوعی مهم است که می‌توان آن را به جد و مبتنی بر الگوهای نشانه‌شناسی زبانی پی گرفت. نشانه‌شناسی وضعی با نگرستن به مادیت این آثار و

اثراتی فرا-بازنمودی که در عمل و در جریان تعامل کنش‌گرانه با آن‌ها به بار می‌آید و آن دسته از معانی که تا پیش از گیرایش مادی با این مصنوعات صرفاً به‌شکلی بالقوه وجود دارند، تنها می‌خواهد جنبه‌هایی از امکان و چگونگی معنایابی آن‌ها را عیان ساخته و نشان دهد. همانطور که در این مقاله نشان داده شد، زن-بودن-روی-مهر و مادیت این گونه از بودن، چونان افزونه‌ای از ذهن عمل می‌کند که امکان اندیشیدن به الگویی از زن-بودن را فراهم ساخته و آن را درون جامعه تصویب می‌کند؛ الگویی که البته ایستا نیست و چنانکه گذشت، بسته به دگرگونی‌های اجتماعی-سیاسی-فرهنگی، فعالانه دگرگون می‌شود.

پیوست‌ها



شکل ۱: گونه صنعتی (Roach, 2009: fig 340).



شکل ۲: گونه زنانه الف (Roach, 2009: fig 293).



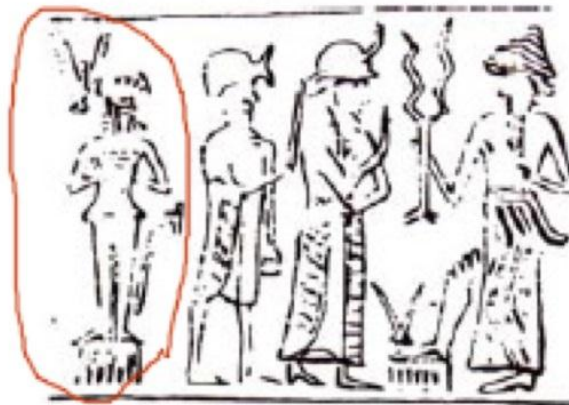
شکل ۳: گونه جمعی (Roach, 2009: fig 479).



شکل ۴: گونه آیینی (Roach, 2009: 2397).



شکل ۵: گونه انشانی (Roach, 2009: fig 3).



شکل ۶: گونه زنانه ب (Roach, 2009: fig 2639).

جدول ۱: سیر تطوّر توزیع گونه‌های مختلف پیکره‌های زنانه مورد مطالعه.

دوره	سبک	صناعت	جمعی	زنانه الف	آیینی	زنانگی ب
شوش دو	STS	۱۲	۳	۴	--	--
شوش سه	JNRS	۳	--	--	--	--
شوش سه	STF	--	--	۱	--	--
اوان و آکاد	--	--	--	--	--	--
اور سه	UTRS	--	--	--	۱۳	--
اور سه	PEU	--	--	--	۱	--
سوکالماخ	OBRS	--	--	--	۱	۳
عیلام میانه	EME	--	--	--	--	۲

مأخذ: نگارنده.

منابع

ملافوریس، لمبرز. (۱۳۹۳). *چگونه اشیاء ذهن را شکل می‌دهند؛ نظریه‌گیرایش مادی*. ترجمه وحید عسکرپور. تبریز: دانشگاه هنر اسلامی تبریز.

مصباح‌اردکانی، نصرت‌الملوک و ابوالقاسم دادور. (۱۳۸۷). نقشمایه زن بر روی مهرهای ایران؛ از دوره پیش‌خطی تا پایان دوره ساسانی. *پژوهش زنان*. دوره ۶، شماره ۴: ۱۶۱-۱۸۲.

Amiet, P., 1972. Glyptique susienne. *Mémoires de La Délégation Archéologique En Iran*, 43, 258.

Asher-Greve, J. M., 1997. The essential body: Mesopotamian conceptions of the gendered body, *Gender & History*, 9 (3), 432-461.

Bahrani, Z., 2001. *Women of Babylon: gender and representation in Mesopotamia*. Psychology Press.

Beck, P., 1993. Early Bronze Age "Bed-Models" reconsidered. *Tel Aviv*, 1993(1), 33-40.

Bolger, D., & Wright, R. P., 2012. Gender in southwest Asian prehistory, in D., Bolger (ed.), *a companion to gender prehistory*, Wiley and Blackwell, pp. 372-394.

Charvát, P., 1988. Archaeology and social history: the Susa sealings, Ca. 4000-2340 BC., *Paléorient*, 14(1): 57-63.

Chavalas, M. W., 2013. *Women in the ancient Near East: a sourcebook*, Routledge.

Collon, D., 1990, *Near Eastern seals* (Vol. 2). Univ of California Press.

Crawford, H., 2013. An explanation of the world of women in third-millennium Mesopotamia, in: M. W., Chavalas (ed.), *women in the ancient Near East: a Sourcebook*, Routledge. p. 10).

Daems, A., 2005. The iconography of pre-Islamic women in Iran. *Iranica Antiqua*, 36(0), 1-150.

Deetz, J., 1996. *In small things forgotten: an archaeology of early American life*, Anchor Books/Doubleday.

Farman-Farmaian, M., 1984. *Elamite cylinder seals*. University of California, Berkeley.

Frankfort, H., & Jacobsen, T., 1955. *Stratified cylinder seals from the Diyala region*. University of Chicago Press.

Gadamer, H.-G., 1989. *Truth and method* (J. Weinsheimer & DG Marshall, trans.), New York, Continuum.

Gell, A., 1998. *Art and agency: an anthropological theory*. Oxford University Press.

- Gorelick, L., & Gwinnett, A. J., 1990. The ancient Near Eastern cylinder seal as social emblem and status symbol, *Journal of Near Eastern Studies*, 49(1): 45–56.
- Gorelick, L., & Gwinnett, J., 1981. The origin and development of the ancient Near Eastern cylinder seal: a hypothetical reconstruction, *Expedition* 23(4): 17–30.
- Gottdiener, M., 1995. *Postmodern semiotics: material culture and the forms of postmodern life*, Blackwell.
- Hodder, I., & Hutson, S., 2003. *Reading the past: current approaches to interpretation in archaeology*, Cambridge University Press.
- Keane, W., 2003. Semiotics and the social analysis of material things, *Language & Communication* 23(3): 409–425.
- Keel-Leu, H., & Teissier, B., 2004. *Ancient Near Eastern cylinder seals of the collections "Bible+Orient" of the University of Fribourg*, Academic Press.
- Lele, V. P., 2006. Material habits, identity, semeiotic, *Journal of Social Archaeology*, 6(1): 48–70.
- Leroi-Gourhan, A., 1993. *Gesture and speech*, MIT Press.
- Lévi-Strauss, C., 2008. *Structural anthropology*, Basic Books.
- Malbran-Labat, F., 1995. *Les inscriptions royales de Suse: briques de l'époque paléo-élamite à l'Empire néo-élamite*, Réunion des Musées Nationaux.
- Marcus, M. I., 1989. Emblems of authority: the seals and sealings from Hasanlu IVB, *Expedition* 31(2): 53–63.
- Matthews, D. M., 1997. *The early glyptic of Tell Brak: cylinder seals of third millennium Syria* (Vol. 15), Saint-Paul.
- Moorey, P. R. S., & Gurney, O. R., 1978. Ancient Near Eastern cylinder seals acquired by the Ashmolean Museum, Oxford 1963–1973, *Iraq*, 40 (01): 41–60.
- Pittman, H., 2013. Seals and sealings in the Sumerian world, in: H. Crawford (ed.), *the Sumerian world*, Routledge, pp. 319–344).
- Pittman, H., & Aruz, J., 1987, *Ancient art in miniature: Near Eastern seals from the collection of Martin and Sarah Cherkasky*, Metropolitan Museum of Art.
- Porada, E., 1947. *Mesopotamian art in cylinder seals of the Pierpont Morgan Library*, Pierpont Morgan Library.
- Porada, E., 1965. *Art of ancient Iran*, Greystone Press.
- Porada, E., 1990. More seals of the time of the SUKKALMAḤ, *Revue d'Assyriologie et D'archéologie Orientale*, 84(2): 171–181.
- Porada, E., 1993. Why cylinder seals? engraved cylindrical seal stones of the ancient Near East, fourth to first millennium BC., *The Art Bulletin*, 75(4): 563–582.
- Potts, D. T., 1999. *The archaeology of Elam: formation and transformation of an ancient Iranian state*, Cambridge University Press.
- Preucel, R. W., 2008. *Archaeological semiotics* (Vol. 4), John Wiley & Sons.
- Ricoeur, P., 1976. *Interpretation theory: discourse and the surplus of meaning*, TCU Press.
- Riggins, S. H., 1994. *The socialness of things: essays on the socio-semiotics of objects* (Vol. 115), Walter de Gruyter.
- Roach, K. J., 2009. *The Elamite cylinder seal corpus, C. 3500-1000 BC.*, University of Sydney.
- Rothman, M. S., 1994. Sealing as a control mechanism in prehistory: Tepe Gawra XI, X and VIII, in: G., Stein & M. S., Rothman (eds.), *chiefdoms and early states in the Near East: the organizational dynamics of complexity*, *Monographs in World Archaeology*, pp. 103–120).
- Sax, M., 1989. The composition of the materials of first millennium BC cylinder seals from Western Asia, *Archaeological Sciences*, 104–114.
- Sax, M., 1994. The introduction of wheel cutting as a technique for engraving cylinder seals: its distinction from filing, *Iraq* 56: 153–166.
- Sax, M., Collon, D., & Leese, M. N., 1993. The availability of raw materials for Near Eastern

- cylinder seals during the Akkadian, post Akkadian and Ur III periods, *Iraq* 55: 77–90.
- Sax, M., & Meeks, N. D., 1995. Methods of engraving Mesopotamian quartz cylinder seals, *Archaeometry* 37(1): 25–36.
- Sax, M., & Middleton, A. P., 1989. The use of volcanic tuff as a raw material for Proto-Elamite Cylinder seals, *Iran* 27: 121–123.
- Taylor, P., 2006. *The iconography of cylinder seals*, Warburg Institute.
- Thomas, J. (1998). Review Articles: The Socio-Semiotics of Material Culture: Gottdiener, M. Postmodern Semiotics: Material Culture and the Forms of Postmodern Life, 1995, Oxford: Blackwell. 262 pp. 0-631-19216-6 Riggins, SH (ed.), The Socialness of Things: Essays in the Socio-Semiotics of Objects, 1994, New York: Mouton de Gruyter. 482 pp. 3-11-014133-7. *Journal of Material Culture*, 3(1), 97-108.
- Tilley, C., 1989. Archaeology as socio-political action in the present, in: A. Wylie (ed.), *critical traditions in contemporary archaeology*, Cambridge University Press, pp. 104–116.
- Van Buren, E. D., 1949. The cylinder seals from Brak, *Iraq* 11(1): 59–76.
- Ward, W. H., 1919. *The seal cylinders of western Asia*. Carnegie Institution of Washington.
- Watts, C. M., 2008. On mediation and material agency in the Peircean semeiotic, in: L., Malafouris (ed.), *material agency*, Springer, pp. 187–207.
- Werr, L., al-G., 1988. Cylinder seals made of clay, *Iraq* 50: 1–24.

